

تقابل گفتمانی سکولاریسم با بنیادگرایی دینی در ایران

سامان سامنی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۰۱ تاریخ چاپ: ۱۴۰۳/۰۲/۲۰

چکیده

سکولاریسم نقش مهمی در ارائه تعریفی علمی از رابطه دین و قدرت ایفا کرده است. از سوی دیگر، بنیادگرایی دینی نوعی بازگشت به قرائت محافظه کارانه از دین است که غالباً با ساختارهای اقتدارگرا پیوند دارد. پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران یک نظام سیاسی اقتدارگرا با بنیانی دینی و مبتنی بر نظریه ولایت فقیه شکل گرفت که آن را می توان مصداقی از بنیادگرایی دینی در قالب یک گفتمان سیاسی دانست. با تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، سکولاریسم در ایران با وجود سرکوب کشگران سیاسی-اجتماعی آن همواره به مثابه یک گفتمان انتقادی عمل کرده است. اصل ولایت فقیه با نفی هر سه نوع خوانش سیاسی-فلسفی و اجتماعی از سکولاریسم در تقابل ایدئولوژیک با این گفتمان است. مشروعیت سیاسی دولت سکولار مستقیماً از اراده مردم کسب می شود در حالی که نظام جمهوری اسلامی مشروعیت خود را از مفاهیم الهی و فقهی می گیرد. پژوهشگر این مقاله با هدف بررسی و تحلیل نقدهای سکولاریسم به بنیادگرایی دینی در ایران، ابتدا به مفاهیم و بنیانهای نظری این دو گفتمان پرداخته و سپس تحولات تاریخی، پیامدهای اجتماعی و چشم انداز آینده این تقابل را مورد واکاوی قرار می دهد.

واژگان کلیدی

سکولاریسم، بنیادگرایی دینی، قدرت

۱. کارشناسی ارشد زبان شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران.

پیشینه پژوهش و چارچوب نظری

سکولاریسم به معنای تفکیک نهاد دین از دولت و قدرت سیاسی، یکی از نتایج تطور تاریخی جنبش روشنفکری غرب در عصر نوزایی است. سکولاریسم به اشکال مختلفی چون سکولاریسم سیاسی (جدایی دین و دولت)، فلسفی (تقدم عقل بر وحی) و اجتماعی (غیردینی شدن زندگی عمومی) تقسیم می‌شود. در کشورهای اسلامی نیز، تجربه‌هایی چون ترکیه آتاتورکی یا تونس پس از بن علی، اشکال مختلفی از سکولاریسم را به نمایش گذاشته‌اند.

از سوی دیگر بنیادگرایی دینی، گرایشی درون دینی است که به بازگشت به متون مقدس و رد نوگرایی تأکید دارد. در کشورهایی با گفتمان غالب اسلامی، این جریان غالباً با اسلام‌گرایی سیاسی و شریعت‌گرایی همراه است. شاخصه‌های بنیادگرایی شامل باور به مرجعیت تام متون دینی، نفی نسبی‌گرایی اخلاقی، خصومت با سکولاریسم و استفاده ابزاری از قوای قهری برای اجرای شریعت.

در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷، بنیادگرایی با نظریه ولایت فقیه به صورت نهادی در ساختار حکومت تثبیت شد. این نظریه که برگرفته از فقه شیعی است، ولایت را نه تنها به معنای راهنمایی دینی، بلکه به معنای سلطه و زعامت سیاسی تفسیر کرده در حالی که ولایت یک مفهوم عرفانی است ولی در جمهوری اسلامی این مفهوم توسعه معنایی پیدا کرد. در نتیجه، تفکیک میان دین و قدرت از میان رفت و روحانیت حاکم، به قدرت مطلق دست یافت.

پس از به حاشیه‌راندن گفتمان‌های رقیب داخلی در اوایل انقلاب، جمهوری اسلامی ایران با هدف برپایی حکومت دینی بر مبنای شریعت شیعی تأسیس شد. ساختار سیاسی این نظام براساس قانون اساسی ۱۳۵۸ بر اصل ولایت فقیه، شورای نگهبان و نهادهای مذهبی همچون حوزه‌ها تکیه دارد. در این نظام، نهاد دین در تمام سطوح قدرت سیاسی و اجتماعی حضور دارد؛ از نظارت بر قوانین تا تعیین صلاحیت نامزدهای مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری. رسانه‌ها، نظام آموزشی، قوه قضاییه، و سیاست خارجی، همگی تحت تأثیر مستقیم قرائت خاصی از دین هستند. به عبارتی، بنیادگرایی دینی در ایران از سطح گفتمانی فراتر رفته و به یک نظم سیاسی-اجتماعی تمام‌عیار بدل شده است.

نظریه پردازان سکولار در ایران چه در قالب روشنفکران دینی همچون علی شریعتی و عبدالکریم سروش و چه در قالب متفکران لائیک چون احمد کسروی یا علی دشتی همواره به بنیادگرایی دینی انتقاد داشته‌اند. این نقدها را می‌توان در چند محور دسته‌بندی کرد:

نخستین محور استبداد دینی است. بنیادگرایی دینی، با تقلیل قدرت سیاسی به امر مقدس، امکان نقد و نظارت را از میان می‌برد. حکومت ولی فقیه، براساس ادعای مشروعیت دینی، خود را فراتر از اراده مردم می‌داند.

محور دوم ناتوانی در مواجهه با مدرنیته است. بنیادگرایی با تجدد و علم‌گرایی در تقابل است و در برابر مسائل نوظهور همچون حقوق دیجیتال، تغییرات زیست‌محیطی یا سبک زندگی جدید راه کارهای ناکارآمد ارائه می‌دهد.

از نگاه فعالان سکولار، بنیادگرایی دینی در ایران پیامدهای گسترده‌ای در عرصه‌های مختلف به همراه داشته که به اختصار می‌توان موارد زیر را برشمرد:

الف. بحران مشروعیت سیاسی نخستین پیامد منفی برای حاکمیت است. حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، به دلیل طرد خوانش‌های سیاسی و اجتماعی از سکولاریسم همواره با بحران مشروعیت روبرو بوده است. تداوم اعتراضات مدنی ایرانیان از ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ تا شهریور ۱۴۰۳ مصداق روشن این نکته است.

ب. کاهش بهره‌وری اقتصادی از معایب دیگر است. اقتصاد رانتی، تحریم‌های بین‌المللی ناشی از سیاست‌های ایدئولوژیک، فساد ساختاری و بی‌کفایتی مدیریتی همگی با ساختار بنیادگرایانه در پیوندند.

ج. بروز بحران‌های فرهنگی و اجتماعی از معایب دیگر است. فشار بر سبک زندگی مردم، حجاب اجباری، سانسور فرهنگی و کنترل فضای مجازی منجر به دوگانگی شدید اخلاقی و گسترش نارضایتی اجتماعی شده است. د. مهاجرت دانشگاهیان و فعالان مدنی از کشور می‌تواند هژمونی فرهنگی نظام سیاسی را با خطر فروپاشی مواجه کند. ه. تداوم اعتراضات مدنی بحران دیگری است که کشور با آن روبرو است. از جنبش سبز ۱۳۸۸ تا خیزش ۱۴۰۱، اعتراضات علیه ساختار بنیادگرا شدت گرفته است. شعارهایی نظیر «زن، زندگی، آزادی» نشانگر اوج تقابل جامعه با حاکمیت ایدئولوژیک است.

تحلیل داده‌ها

در برابر بنیادگرایی دینی، سکولاریسم راه‌هایی برای بازسازی نظام سیاسی و اجتماعی پیشنهاد می‌دهد:

۱. بازگشت دین به تجارب باطنی باورمندان نخستین راهکار است به این معنی که دین می‌تواند به‌عنوان امر شخصی و اخلاقی، نقشی مثبت ایفا کند؛ مشروط بر آنکه از حاکمیت جدا باشد.

۲. اصلاح ساختار حقوقی در کشور راه کارها بعدی است یعنی جایگزینی قانون شریعت‌محور با نظام حقوقی مبتنی بر حقوق بشر، عرف عقلانی و عدالت اجتماعی، گامی اساسی در تحقق دموکراسی سکولار است.

۳. تجربه کشورهای مسلمان سکولار نظیر ترکیه، تونس، اندونزی، و آلبانی نشان می‌دهند که امکان جمع میان دین با خوانش سیاسی و سکولاریسم وجود ندارد.

۴. تجربه مشروطه و اندیشه‌های میرزا ملکم خان ناظم الدوله نشان می‌دهد که می‌توان قرائتی از سکولاریسم بومی در ایران بازسازی کرد.

مسیر گذار از بنیادگرایی دینی به سوی حکومت لیبرال دموکرات به توسعه جامعه مدنی نیاز دارد. سکولاریسم می‌تواند در این مسیر نه به‌عنوان نفی خوانش سیاسی از دین بلکه به‌عنوان بازتعریف رابطه دین و قدرت نقش کلیدی ایفا کند.

نتیجه‌گیری

بنیادگرایی دینی در جمهوری اسلامی نه تنها جامعه را به اهداف اعلام‌شده‌اش (عدالت، معنویت، اخلاق) نرسانده، بلکه بحران‌های متعددی در حوزه‌های گوناگون از قبیل مهاجرت نخبگان و اعتراضات مدنی پدید آورده است. در مقابل،

سکولاریسم ایرانی به عنوان یک نیروی انتقادی، هم در ساحت نظر و هم در میدان عمل، حضور داشته و دارد. راه برون رفت از بحران کنونی بازاندیشی در مفاهیم دینی و بازسازی نظم سیاسی بر بنیاد عقلانیت، آزادی و حقوق انسانی است. سکولاریسم نه به معنای حذف دین بلکه به منزله تضمین تنوع دینی و تضمین آزادی است؛ امری که جامعه متکثر و مدرن ایران امروز بیش از هر زمان به آن نیاز دارد. بنیادگرایی دینی در ایران، به ویژه پس از انقلاب ۱۳۵۷، بر پایه ترکیبی از فقه شیعی، نظریه ولایت فقیه، و برداشت خاصی از اسلام سیاسی بنا شد. این جریان با استفاده از مشروعیت دینی خود را به عنوان تنها نماینده حقیقی اراده الهی در سیاست معرفی کرده و از این رو ساختارهای کلان قدرت مانند رهبری، شورای نگهبان و دستگاه قضایی از فیلترهای ایدئولوژیک و مذهبی عبور می کنند. به همین دلیل مقررات شرعی مانند حجاب بانوان بر بسیاری از جنبه های زندگی خصوصی و عمومی سایه افکنده اند. پژوهشگر به این نتیجه رسیده که دولت سکولار استقلال دارد و مشروعیت خود را نه از نهادهای دینی بلکه از اراده مردم کسب می کند. در مقابل، نظام جمهوری اسلامی مشروعیت را به طور عمده از مفاهیم الهی و فقهی می گیرد. سکولاریسم بر این باور است که هر فرد باید آزاد باشد که به دین خاصی گرایش داشته یا نداشته باشد. این اصل در جمهوری اسلامی با محدودیت های گسترده روبه روست. از سوی دیگر در سکولاریسم شهروندان صرف نظر از اعتقادات دینی از حقوق برابر برخوردارند. در حالی که در قانون اساسی و مدنی جمهوری اسلامی تفاوت هایی میان مسلمانان با غیرمسلمانان و زنان با مردان وجود دارد.

The Discursive Confrontation between Secularism and Religious Fundamentalism in Iran

Saman Sameni¹

Abstract

Secularism has played a significant role in offering a scientific definition of the relationship between religion and power. On the other hand, religious fundamentalism represents a return to a conservative interpretation of religion, which is often linked to authoritarian structures. Following the 1979 Revolution in Iran, an authoritarian political system with a religious foundation was established based on the theory of Velayat-e Faqih (Guardianship of the Islamic Jurist). This system can be regarded as an instance of religious fundamentalism in the form of a political discourse. With the incorporation of the principle of Velayat-e Faqih into the Constitution of the Islamic Republic of Iran, secularism—despite the suppression of its political and social actors—has consistently functioned as a critical discourse. The principle of Velayat-e Faqih stands in ideological opposition to secularism by rejecting all three political, philosophical, and social interpretations of it. While the legitimacy of a secular state derives directly from the will of the people, the Islamic Republic bases its legitimacy on theological and jurisprudential concepts. This article, aiming to examine and analyze secular critiques of religious fundamentalism in Iran, first explores the concepts and theoretical foundations of these two discourses, and then investigates the historical developments, social consequences, and future prospects of their confrontation.

Keywords

Secularism, religious fundamentalism, power.

1. MA of General Linguistics- Tehran Azad University, Science and Research Branch.